تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب بیست و یکم**

**بنی اسرائیل**

**دومین دودمان فرزندان ابراهیم(ع)**

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف:**  صفحه: 4

**بخش اول: دودمان فرزندان ابراهیم,ع، 2- بنی اسرائیل**

**فصل اول:كليات تاريخچه بني اسرائيل 6**

**بني اسرائيل، ذريّه كشتي نشينان نوح "ع"**

**اسرائيل كه بود؟**

**نكاتي درعلل اسارت بني اسرائيل**

**خلاصه سرگذشت موسي «ع» در قرآن**

**داستان موسي"ع" در تورات**

**علت بيان تاريخ موسي در قرآن**

**وجه اشتراك بني اسرائيل با قريش**

**فصل دوم: بنی اسرائیل بعد از موسي"ع" 18**

**سرگذشت بني اسرائيل بعد از موسي"ع"**

**وضعيت تورات بعد از موسي**

**اسباط دوازده گانه بني اسرائيل**

**نقباي بني اسرائيل**

**انحـرافات يــهود**

**اصلاح انحرافات يهود به وسيله قرآن**

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

**(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

دودمان فرزندان ابراهیم ع،

2 - بنی اسرائیل

**فصل اول**

###### **كليات تاريخچه بني اسرائيل**

**مستند: آيه3 سوره اسري" وَآتَينا موُسي َالكِتابَ وَجَعَلناهُ هُديً لِبَني اِسرائيلَ...ذُرّيَّةَ مَن حَمَلنا مَعَ نوُحٍ ...."**

**الميزان ج25ص66**

# بني اسرائيل، ذريّه كشتي نشينان نوح "ع"

خداوند سبحان درباره سرنشينان كشتي نوح "ع" وعده هاي جميل داده است. بعد از آن كه آن انسان هاي صالح معدود روي زمين را از غرق شدن نجات داد، فرمود:

« **اي نوح ! به سلامتي فرود آي،**

**و بركاتي كه شامل حال تو و حال امت هائي خواهد شد كه با تو بودند، و امت هائي كه به زودي بهره مندشان خواهيم كرد،**

**و پس آنگاه به عذابي دردناك دچارشان مي كنيم.**»

در آغاز آيه 3 سورة اسري نشان مي دهد كه فرستادن كتاب براي موسي و هدايت بني اسرائيل به وسيلة آن، در حقيقت وفاي به همان وعدة نيكوئي است به پدرانشان يعني سرنشينان كشتي نوح داده بود و در عين حال اجراي سنت الهي است كه در امت هاي گذشته اعمال مي شد. گويا فرموده: ما بر موسي كتاب فرستاديم و آن را هدايت بني اسرائيل قرار داديم به خاطر اين كه بني اسرائيل ذرية همان هائي هستند كه ما با نوح سوار بر كشتي كرديم، و به آنها وعدة سلامتي و بركات و بهره مندي داديم!

مي فرمايد: اين سنت هدايت و ارشاد و طريقة دعوت به توحيد عيناً همان سنتي است كه **نوح** اولين مجري آن در عالم بشري بود، و با قيام به آن شكر نعمت هاي خدا را به جاي آورد و عبوديت خود را نسبت به خدا خالص كرد.

خداي تعالي هم شكر خدمت او را گذاشت و سنت او را تا بقاي دنيا بقا داد و در همة عوالم بر او سلام كرد. تا روز قيامت هر كلمة طيب و عمل صالحي كه از نسل بشر سر بزند خداي تعالي نوح"ع" را شريك در اجر آن نموده است.

از عبارت قرآني « وّجَعَلنا ذُرّيَّتَهُ هُمُ الْباقينَ » به خوبي برمي آيد كه مردم امروز همه ذرية پسري و دختري نوح عليه السلام هستند

**مستند: آيه 93 سورة آل عمران " اِلاّ ما حَرَّمَ اِسرائيلَ عَلي نَفسِهِ .... "**

**الميزان ج6ص191و 244**

# اسرائيل كه بود؟

منظور از « اسرائيل » در آية فوق « يعقوب پيامبر» عليه السلام مي باشد. اين كه او را « اسرائيل» گفته اند به خاطر آن است كه در راه خدا " مجاهد " بود، و به واسطة خداوند «مظفر وپيروز» شد.

اهل كتاب دربارة وجه تسمية او چنين گويند: « او هنگام كُشتي گرفتن با خدا در جائي بنام "فني ئيل" بر خدا غالب و پيروز شد؟! »

موضوع كشتي گرفتن يعقوب با خدا در تورات ذكر شده است لكن قرآن شريف آن را تكذيب مي كند و عقل انساني هم آن را از محالات مي داند!!!

بني اسرائيل اولاد فرزندان يعقوب پيغمبر "ع" مي باشند. آنان در ابتداء مانند قبايل چادرنشين زندگي مي كردند، سپس با انتقال يوسف"ع" به مصرخانوادة او نيز به مصر منتقل گرديد. بعد ها فراعنة مصر همة بني اسرائيل را به مملكت مصر برده و با آنها چون اسيران مملوك رفتار مي كردند، تا اين كه خداي تعالي به وسيلة موسي عليه السلام آنان را از فرعون و طرزسلوكش نجات بخشيد.

**مستند: تحليل روايتي و آيات مندرج در متن الميزان ج20ص 209**

# نكاتي درعلل اسارت بني اسرائيل

درباره اسارت بني اسرائيل در دست فراعنة مصر و مدت زمان آن دليل خاصي در روايات اسلامي ذكر شده كه آن را تفسيرعياشي از فضل بن ابي قره، روايت مي كند كه گفت:

« از حضرت امام صادق عليه السلام شنيدم كه فرمود:

- خدا به ابراهيم "ع" وحي كرد كه به زودي داراي فرزندي خواهي شد. ابراهيم "ع" جريان را به ساره گفت. ساره گفت: " آيا در حال پيري خواهم زائيد؟ "

پس خدا به ابراهيم وحي كرد كه ساره خواهد زائيد ولي چون كلام مرا رد كرده است، اولاد او چهارصد سال عذاب خواهند شد!

فضل مي گويد: چون عذاب بني اسرائيل طولاني شد، چهل روز به سوي خدا ضجه و گريه كردند، پس خدا به موسي و هارون وحي كرد كه ايشان را از فرعون خلاص خواهد كرد، و بدين ترتيب صد و هفتاد سال از عذابشان كم كرد.

فضل گويد: حضرت صادق عليه السلام فرمود:

« **شما هم مثل آنها هستيد !**

**اگر فعاليت كنيد، خدا فرج ما را خواهد رسانيد،**

**ولي اگر با ما نباشيد اين امر به انتهاي خود خواهد رسيد!** »

**تحليلي بر روايت:**

**نكته اول** در اين روايت اين است كه شايد مراد آن حضرت از اين كه فرمود اگر شما با ما نباشيد و وظيفة خود را براي به حكومت رسانيدن ما و سرنگون كردن دولت هاي غاصب انجام ندهيد، اين كار تا پايان چنين خواهد بود، و فقط وقتي كه شما وظيفة خود را انجام دهيد حكومت حق به ما باز خواهد گشت!

**نكته گفتني دوم** در اين روايت اين است كه بدون شك بين انسان و ملكات او از يك سو و خصوصيات تركيب بدن او از سوي ديگر رابطه وجود دارد، زيرا هريك از اين ها در ديگري كشش و تأثير خاصي دارد. نطفه نيز از مادة بدني گرفته مي شود و طبعاً حامل خصوصيات مادي و روحي بدن است، و بنابراين ممكن است بازماندگان پاره اي از خصوصيات مادي و روحي اسلاف خود را به ارث برند.

ضمناً اين نكته ثابت شده كه بين صفات روحي و اعمال انسان از يك طرف و حوادث خارجي، چه خير و چه شر، از طرف ديگر رابطه كاملي برقرار است، به طوري كه خداوند در قــرآن مجــــيد بدين حقيقت اشاره مي كند و مي فرمايد:

« **اگر اهل آبادي ها ايمان مي آوردند و تقوي پيشه مي كردند، مسلما بركاتي از آسمان و زمين بر آنان مي گشوديم!** » ( اعراف 96)

« **هر مصيبتي به شما رسد به واسطة كارهائي است كه خودتان كرديد!**»( شوري 30)

پس امكان دارد از فرد يا جامعه اي از ميان افراد يا جوامع انساني كاري شايسته يا ناشايست سرزند يا صفت فضيلت يا رذيلتي پديدار گردد و آنگاه اثر نيك و يا وبال بد آن در اعقاب آنها ظاهر شود. ملاك اين مسئله نوعي وراثت است كه آية 9 سورة نساء بدان اشاره دارد و مي فرمايد:

« **و بايد بترسند كساني كه اگر فرزندان ناتوان بعد از خود به جاي گذارند و بر آنان بيمناكند از تعدي ديگران، پس خودشان هم دربارة يتيمان ديگران از خدا بپرهيزند!**»

**مستند: تحليل تاريخي الميزان ج31ص65**

# خلاصه سرگذشت موسي «ع» در قرآن

در قرآن مجيد نام موسي "ع" بيش از هر پيغمبر ديگر آمده است، و به طوري كه شمرده اند، نامش در 166 جاي قرآن كريم ذكر شده است. در 36 سوره از سوره هاي قرآن به گوشه هائي از داستانهايش، به طور اجمال يا تفصيل، اشاره شده است.

در بين انبياء عليهم السلام موسي به كثرت معجزه اختصاص يافته است، كه قرآن كريم بسياري از معجزات باهرة وي را ذكر كرده است، مانند:

" **اژدها شدن عصاي او، نور دادن دستش، ايجاد طوفان، مسلط كردن ملخ و شپشه و قورباغه و خون بر مردم، شكافتن دريا، نازل كردن من و سلوي، جوشيدن دوازده چشمه از يك سنگ با زدن عصا، زنده كردن مردگان، بلند كردن كوه طور بالاي سر مردم ، و غير اينها.**"

در كلام خداي تعالي گوشه هائي از داستانهاي آن جناب آمده و لكن تمامي جزئيات و دقايق آنها را ذكر نفرموده بلكه به چند فصل از آنها كه ذكرش در غرض هدايت و ارشاد خلق اهميت داشته، اكتفا كرده است.

اين دأب و روش قرآن كريم در اشاره به داستانهاي همة انبياء و امت هاست، كه از هر داستاني آنچه را كه ذكرش ماية عبرت و هدايت خلق است، ذكر مي كند.

از داستان هاي موسي عليه السلام آنچه را كه گفتيم از كلياتش در قرآن آمده، اين است كه آن جناب در مصر در خانة مردي اسرائيلي به دنيا آمد. در روزهائي به دنيا آمد كه فرعونيان به دستور فرعون پسر بچه هاي بني اسرائيل را سر مي بريدند، و مادر موسي ( به دستور خداي تعالي،) او را در صندوقي نهاده و به دريا انداخت، و فرعون او را از دريا گرفت و به مادرش برگردانيد تا شير دهد و تربيتش كند، و موسي"ع" از آن روزها در خانة فرعون نشو و نما كرد.

آنگاه به سن بلوغ مي رسد و مرد قبطي را مي كشد و از مصر به سوي مدين فــــرار مي كند، چون ترس اين را داشته كه فرعونيان به قصاص آن مرد قبطي به قتلش برسانند.

سپس مدتـــــي مقرر كه همان ده سال باشد، براي خدمت به شعيب در مدين مكث مي كند و با يكي از دختران او ازدواج مي نمايد.

و پس از به سرآمدن آن مدت مقرر به اتفاق اهل بيتش از مدين بيرون مي آيد و در بين راه، آنجا كه كوه طور واقع است، از طرف آن كوه آتشي مي بيند و چون راه را گم كرده بودند، و آن شب هم شبي بسيار تاريك بود، به اميد اين كه كنار آن آتش كسي را ببيند و راه را از او بپرسد، و هم آتشي برداشته و باخود بياورد، به خانواده اش مي گويد:

« **شما اينجا باشيد تا من بروم و پاره اي آتش برايتان بياورم و يا كنار آتش راهنمائي ببينم و از او راه را بپرسم!** »

ولي همينكه نزديك مي شود خداي تعالي از كنار سمت راست آن بيابان كه از نظر ظاهر با زمين هاي اطراف فرق داشته، از طرف درختي كه آنجا بوده، ندايش مي دهد و با او سخن مي گويد، و اورا به رسالت خود بر مي گزيند، و معجزه عصا و يد بيضاء را به او مي بخشد، كه دو تا از نه معجزة اوست، و او را به عنوان رسالت به سوي فرعون و قومش گسيل مي دارد تا بني اسرائيل را نجات دهد. براي اجراي اين مأموريت و بنا به درخواست موسي"ع" هارون برادر اورا نيز وزير و شريك نبوت وي قرار مي دهد.

موسي همراه هارون نزد فرعون مي آيد و او را به سوي كلمة حق و دين توحـــــــيد مي خواند و نيز به او پيشنهاد مي كند كه بني اسرائيل را با او روانه كند و دست از شكنجه و كشتارشان بردارد، و به منظور اين كه بفهماند رسول خداست، معجزة عصا و يد بيضا را به او نشان مي دهد. فرعون از قبول گفته هاي او امتـــناع مــي ورزد و در مقام آن بر مي آيد كه با سحر ساحران با معجزة او معارضه كند. ساحران فرعون حقاً سحري عظيم نشان دادند، و اژدها و مارهاي بسيار به راه انداختند، ولي همين كه موسي عصاي خود بيفكند، تمامي آن سحرها را برچيد و خورد، و دوباره به صورت عصا برگشت، و ساحران كه فهميدند عصاي موسي از سنخ سحر و جادو ايشان نيست، همه به سجده افتادند و گفتند: ما به رب العالمين ايمان آورديم، به آن كسي كه **رب موسي و هارون** است! ولي فرعون همچنان بر انكار دعوت وي اصرار ورزيد و ساحران را تهديد كرد و ايمان نياورد!

موسي عليه السلام هم همچنان به دعوت خود پافشاري مي كرد، و فرعون و درباريانش را به دين توحيد همي خواند و معجزه ها مي آورد.

يك بار آنها را دچار طوفان ساخت. و دفعات ديگر ملخ و شپشه و قورباغه و خون را بر آنان مسلط كرد، و آياتي مفصل آورد، ولي ايشان بر استكبار خود پافشاري كردند. هر دفعه كه به يكي از گرفتاري هائي كه موسي "ع" به عنوان معجزه برايشان مي آورد، مبتلا مي شدند، مي گفتند: اي موسي، پروردگار خودت را بخوان و از آن عهدي كه به تو داده (كه اگر ايمان بياوريم اين بلا را از ما بگرداند،) استفاده كن، كه اگر اين بلا بگرداني به طور قطع ايمان مي آوريم، و بني اسرائيل را با تو مي فرستيم، ولي همين كه خدا در مدت مقرر بلا را از ايشان برطرف مي كرد، دوباره عهد خود مي شكستند و به كفر خود ادامه مي دادند.

لاجرم خداي تعالي دستورش مي دهد تا بني اسرائيل را در يك شب معين بسيج نموده و از مصر بيرون برد. موسي و بني اسرائيل از مصر بيرون شدند و شبانه به راه افتادند تا به كنار دريا رسيدند، فرعون چون از جريان آگاهي يافت از پشت سر ايشان را تعقيب كرد، و همين كه دو فريق يكديگر را از دور ديدند، اصحاب موسي به وي گفتند:

«  **دشمن دارد به ما مي رسد!** » موسي گفت:

« **حاشا! پروردگار من با من است، و به زودي مرا راهنمائي مي كند**!»

در همين حال به او وحي رسيد كه با عصايش به دريا بزند. همين كه زد، دريا شكافته شد، و بني اسرائيل از دريا گذشتند، فرعون و لشكريانش نيز وارد دريا شدند، و همين كه آخرين نفرشان وارد شد، خداوند متعال آب را از دو طرف بهم زد و همه شان را غرق كرد.

بعد از آن كه بني اسرائيل نجات يافتند و از شر فرعون و لشكرش راحت شدند، موسي عليه السلام ايشان را به طرف بياباني برد كه هيچ آب و علفي نداشت. در آن جا خداي تعالي به كرامت خود " منّ و سَلْوي" را (كه اولي گوشتي بريان و دومي چيزي به شكل ترنجبين بود، ) بر آنان نازل كرد تا غذايشان باشد. موسي"ع" براي سيراب شدن آنها عصا را به سنگي كه همراه داشت مي زد و دوازده چشمه از آن مي جوشيد. هريك از تيره هاي بني اسرائيل چشمة خود را مي شناختند و از آن چشمه مي نوشيدند و از آن منّ و سلوي مي خوردند. و براي رهائي از گرماي آفتاب خداوند متعال ابر را بر سر آنها سايه بان مي آورد، تا ساية خود را بر سر آنان بيفكند.

آن گاه در همان بيابان، خداي تعالي با موسي مواعده كرد كه چهل شبانه روز به كوه طور برود تا تورات بر او نازل شود. موسي عليه السلام از بني اسرائيل هفتاد نفر را انتخاب كرد تا تكلم كردن خدا با وي را بشنوند( و به ديگران شهادت دهند،) ولي آن هفتاد نفر با اين كه شنيدند، باوجود اين گفتند: نه، ما ايمــــان نمي آوريم مگر اين كه خدا را آشكارا ببينيم.

خداي تعالي جلوه اي به كوه كرد و كوه متلاشي شد!

ايشان از آن صاعقه مردند و دوباره به دعاي موسي زنده شدند.

بعد از آن كه ميقات تمام شد و خداي تعالي تورات را بر موسي"ع" نازل كرد، آن گاه به او خبر داد كه بني اسرائيل بعد از بيرون شدن او گوساله پرست شدند، و سامري گمراهشان كرد!

موسي عليه السلام به سوي قوم خود برگشت، در حالي كه بسيار خشمگين و متأسف بود، و گوساله را آتش زد و خاكسترش را به دريا ريخت، و سامري را طرد كرد و فرمود:

« **برو كه در زندگي هميشه بگوئي نزديكم نشويد!** »

اما مردم را دستور داد تا توبه كنند، و به همين منظور شمشير در يكديگر به كار بزنند و يكديگر را بكشند، تا شايد توبه شان قبول شود. توبه شان قبول شد ولي بار ديگر از پذيرفتن احكام تورات كه همان شريعت موسي بود، سر باز زدند، و خداي تعالي كوه طور را بلند كرد و در بالاي سر آنان نگهداشت( كه اگر ايمان نياوريد بر سرتان مي كوبم! )

بعد از مدتي بني اسرائيل از خوردن منّ و سلوي به تنگ آمدند، و از موسي درخواست كردند كه پروردگار خود را بخواند تا از زمين گياهاني برايشان بروياند تا از سبزي و خيار و سير و عدس و پياز آن برخوردارشان كند.

خداي تعالي دستورشان داد تا براي رسيدن به اين هدف داخل سرزمين مقدس شوند كه خدا بر آنان واجب كرده در آنجا به سر برند.

بني اسرائيل زير بار نرفتند و خداي تعالي آن سرزمين را بر آنان حرام كرد و به سرگرداني مبتلايشان ساخت، و در نتيجه مدت چهل سال در بياباني سرگردان شدند!

براساس روايات اسلامي موسي"ع" در همين ايام رحلت كرده است.

يكي ديگر از داستانهاي موسي"ع" كه در قرآن نقل شده، سرگذشت رفتنش با جواني به مجمع البحرين براي ديدار بندة صالح خدا (حضرت خضر) و همراهي او با آن بندة صالح است كه شرح آن در سورة كهف آمده است.

**مستند: تحليل تاريخي الميزان ج31ص70**

# داستان موسي"ع" در تورات

داستانهاي موسي "ع" غير از سِفر اول تورات، در بقيه اسفار آن كه پنج سِفر است، آمده، و جزئيات تاريخ او را از حين تولد تا روز وفات، و آنچه كه از شرايع و احكام به وي نازل شده، همه اش را در آن چهار سفر، يعني سفر خروج، سفر لاويان، سفر عدد، و سفر تثنيه، نقل كرده است.

چيزي كه هست اين است كه آنچه را كه تورات آورده با آنچه كه در قرآن مجيد آمده، اختلاف هائي هست، كه خيلي هم كم نيست!

يكي از مهمترين موارد اختلاف اين است كه تورات مي گويد:

نداي موسي و سخن گفتن خدا از درخت با وي در سرزمين مدين، و قبل از حركت دادن خانواده اش به طرف مصر صورت گرفته، و خلاصه در همان ايامي بوده كه براي شعيب گوسفند مي چرانيده است. تورات نام پدرزن موسي را هم شعيب ندانسته، بلكه او را يثرون كاهن مديان مي داند، و مي گويد كه در همان ايام كه مشغول شباني وي بوده و گوسفند را به ماوراي دشت برده و به كوه خدا حوريب رسيده و در آنجا ملائكة خدا برايش ظاهر شده اند، و آتشي از وسط درخت خاري برايش نمودار كرده اند. آنگاه خدا با وي سخن گفته، و آنچه را كه مي خواسته در ميان نهاده، و او را براي نجات دادن بني اسرائيل نزد فرعون فرستاده است. (اصحاح سوم از سفر خروج)

يكي ديگر از موارد اختلاف مهم اين است كه آن فرعوني كه موسي رسول خدا به سوي وي رفت غير آن فرعوني بوده كه موسي را در دامن خود پروريده بود، و موسي از شر او گريخت تا به عنوان قصاص از خون مرد قبطي كه به دست او كشته شده بود، به قتل نرسد. ( سفر خروج اصحاح دوم آيه 23)

يكي ديگر اين است كه تورات سخني از ايمان آوردن ساحران به ميان نياورده است كه وقتي عصاي خود را افكندند و به صورت مارها درآوردند و عصاي موسي همة آنها را بلعيد، چه كردند و چه گفتند؟ بلــكه مي گويد كه ساحران همچنان نزد فرعون بودند و با موسي معارضه مي كردند، و در مقابل دو معجزة موسي"ع" يعني معجزة خون و قورباغه، سحر خود را به كار زدند. (اصحاح هفتم و هشتم از سفر خروج)

يكي ديگر اين است كه تورات مي گويد: آن كسي كه براي بني اسرائيل گوساله درست كرد و بني اسرائيل آن را پرستيدند، خود هارون برادر موسي"ع" بود، براي اين كه وقتي بني اسرائيل ديدند كه موسي "ع" از مراجعت از كوه طور دير كرد، همه نزد وي جمع شدند و بدو گفتند: براي ما معبودي درست كن تا پيشاپيش ما راه برود، براي اين كه اين مرد (موسي) كه مارا از سرزمين مصر بيرون كرد، برنگشت، و نفهميديم چه شد؟ هارون به ايشان گفت: پس هرچه گوشواره به گوش زنان و پسران و دختران داريد برايم بياوريد. تمامي بني اسرائيل گوشواره هائي را كه به گوش داشتند بياوردند و هارون همه را گرفت و از ميل قالبي درست كرد و طلاها را آب كرد و در آن ريخت و به صورت گوساله اي درآورد و گفت: اين است معبود شما اي بني اسرائيل، كه شما را از مصر بيرون كرد!

( اصحاح 32 از سفرخروج)

(در اين جا لازم است به خواننده عزيز تذكر دهيم كه اگر آيات قرآني در اين زمينه از تاريخ موسي عليه السلام را به دقت زير نظر و مطالعه قرار دهد خواهد ديد كه لحن آنها تعريض و گوشه زدن به تورات است! )

البته غير از موارد اختلافي كه ذكر شد، اختلاف هاي جزئي بسيار ديگر وجود دارد، مانند: داستان كشتن قبطي و اينكه دوطرف دعوا در روز دوم اسرائيلي بودند. ( اصحاح 2 از سفر خروج) و امثال آن بسيار است، مانند اين كه مي گويد: آن كسي كه در روز مسابقه عصا را انداخت و عصا همة سحر ساحران را بلعيد، هارون بود، كه به دستور موسي آن را انداخت.( اصحاح 7 از سفرخروج) و نيز تورات اصلاً داستان انتخاب هفتاد نفر براي ميقات، و نزول صاعقه، و زنده شدن آنها بعد از مردنشان را نياورده است. در تورات اصحاح سي و دوم از سفر خروج آمده كه الواحي را كه موسي عليه السلام در مراجعت از كوه با خود آورد و به زمين انداخت، دو تا تخته سنگ بود كه نامش لوح شهادت بود. اين قبيل اختلافها زياد است.

**مستند: آية43 تا56 سورة قصص " وَ لَقَد آتَينا موُسيَ الكِتابَ مِن بَعدِ ما اَهلَكناَ القُروُنَ الاوُلي...."**

**الميزان ج31ص74**

# علت بيان تاريخ موسي در قرآن

سياق آيات فوق شهادت مي دهد بر اين كه مشركين قوم رسول خدا "ص" به بعضي از اهل كتاب مراجعه نموده و دربارة آن جناب از ايشان نظر خواسته اند و بعضي از آيات قرآن را هم كه تورات را تصديق كرده، بر آنان عرضه كرده اند، و اهل كتاب پاسخ داده اند كه آري ما آنچه را كه در قرآن در اين باره آمده، تصديق داريم، و به آنچه از معارف حقه كه قرآن متضمن آن است، ايمان داريم، و اصولاً آورندة قرآن را قبل از آن كه مبعوث شود، مي شناختيم!

مشركين از اين پاسخ اهل كتاب ناراحت شده و به مشاجره با آنان پرداختند و گفتند كه اين قرآن سحر، و تورات شما هم مثل آن سحر است، كه يكديگر را كمك مي كنند!

اين است آن زمينه اي كه از سياق آيات مورد بحث به دست مي آيد و خداي سبحان وقتي داستان موسي"ع" را بيان كرده، خبر داده كه چگونه مردمي زيردست و برده و ضعيف و زير شكنجه فرعونيان را، كه پسرانشان را ذبح مي كردند و دخترانشان را زنده مي گذاشتند، از شر آن ياغيان خونخوار و طاغيان تبهكار نجات داد، آن هم به دست كودكي از همان ستمكشان، كه در دامن همان دشمن خون آشام بپروريد، دشمني كه به فرمان او هزاران كودك از دودمان وي را سربريدند؛ و بعد از پرورش يافتنش، او را از ميان دشمن بيرون كرد، و دوباره به ميان آنان فرستاد و بر آنان غالب ساخت، تا همه را غرق كرد و دودمان بني اسرائيل را نجات بخشيد و وارث آنان كرد!

خداي سبحان بعداز ذكر اين ماجرا مطلب را به كتابهاي آسماني مي كشد كه متضمن دعوت به دين توحيدند و اين كتابهاي آسماني هستند كه حجت را بر خلق تمام كرده و حامل تذكرها براي مردم مي باشند.

در اين زمينه مي فرمايد:

« **خداي سبحان تورات را بر موسي نازل كرد،**

**كه در آن بصيرت ها و هدايت و رحمت براي مردم بود،**

**آن را نازل كرد تا شايد از يادآوري قرون گذشته و هلاكت امتهاي پيشين به جرم نافرماني ها، متذكر شوند،**

**و از نافرماني خدا دست بكشند!** »

و نيز قرآن را نازل كرد و در آن داستانها از موسي "ع" آورد، با اين كه رسول اسلام در عصر موسي نبود، و نزول تورات را نديده بود، و در طور حضور نداشت، آن وقتي كه خدا ندايش كرد و با موسي سخن گفت، و آنچه بين موسي و شعيب "ع" گذشته بود، براي آن جناب بيان داشت، و با اين كه آن جناب در مدين نبود تا جريان را براي مردم تعريف كند، و لكن خداي تعالي از در رحمت آن را برايش بيان كرد تا با نقل آن انذار كند مردمي را كه قبل از او نذير نداشتند. چون به خاطر كفر و فسوقشان در معرض نزول عذاب و گرفتاري مصيبت قرار گرفته بودند، واگر اين كتاب را نازل نمي كرد و دعوت را ابلاغ نمي كرد هرآينه آن وقت مي گفتند كه چرا رسولي به سوي ما نفرستادي تا آيات تو را پيروي كنيم؟ و حجت ايشان عليه خدا تمام بود!

ولي وقتي خداي تعالي پيغمبر خود را مبعوث كرد و قرآن نازل شد و حق به سويشان آمد، گفتند:

« **چرا آن معجزاتي را كه به موسي دادند به او ندادند؟**

**آيا همين ها نبودند كه به همان معجزات موسي كفر ورزيدند؟!**

**مگر به اهل كتاب مراجعه نكردند؟**

**و مگر نبود كه وقتي به اهل كتاب مراجعه كردند و آنها قرآن را تصديق كردند، همين مشركين گفتند كه قرآن و تورات و معجزات موسي همه سحر بودند ؟ و مگر نگفتند كه ما به همة اين ها كافريم؟!** »

آنگاه قرآن كريم قومي از اهل كتاب را مدح مي كند كه وقتي در آغاز اسلام ( و قبل از نفاق يهود در مدينه، ) مشركين نزد آنان شدند تا از امر محمد "ص" و قرآن سؤال كنند، آنان اظهار داشتند كه ما به او و كتاب او و كتاب موسي ايمان و تصديق داريم، و حرف مفت مشركان را نپذيرفتند.

( اين را هم بايد دانست كه اگر در آيات قرآن و همچنين در اين آيه اعتراف شده كه تورات كتاب هدايت است، منظور تورات زمان موسي"ع" است، زيرا خود قرآن كريم تورات موجود در اين اعصار را تحريف شده معرفي مي كند كه خلل پذيرفته است! هرجا كه در قرآن مجيد تورات به عنوان كتاب خدا و كتاب هدايت ذكر شده، منظور آن تورات اصلي است، نه تورات فعلي! )

**مستند: آيات مندرج در متن و بحث علمي و تاريخي الميزان ج1ص387**

# وجه اشتراك بني اسرائيل با قريش

به طوري كه در بالا گفته شد در قرآن مجيد، از همة امت هاي گذشته بيشتر داستانهاي بني اسرائيل ذكر شده است. همچنين از همة انبياءِ گذشته بيشتر نام حضرت موسي عليه السلام آمده است.

نام موسي"ع" در 136 جاي قرآن ذكر شده است. درست اين رقم دو برابر ذكر نام حضرت ابراهيم عليه السلام در قرآن است، كه نام آن جناب نيز از هر پيغمبر ديگري بيشتر آمده است، و رقم شمارش نام ابراهيم"ع" در قرآن 69 مورد است.

علتي كه براي اين معنا به نظر مي رسد، اين است كه " **اسلام**" دينـــي است حنــيف، كه اساس آن " توحيد " است. " توحيد " را ابراهيم عليه السلام تأسيس كرد. آنگاه خداي سبحان آن را براي پيامبر گرامي اش**" محمد" صلوات الله عليه و آله،** به اتمام رسانيد:

**« مِلَّةَ اَبيكُم اِبراهيمَ هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسلِمينَ مِن قَبلِ ...!» (حج 78)**

« **دين توحيد دين پدرتان ابراهيم است، او شما را از پيش مسلمان ناميد!»**

**بني اسرائيل در پذيرفتن " توحيد" لجوجترين امتها بودند!**

**از هر امتي بيشتر با آن دشمني كردند!**

**دورتر از هر امت ديگري از انقياد در برابر حق بودند!**

كفار عرب هم كه پيامبر اسلام"ص" گرفتار آنان شد، دست كمي از بني اسرائيل نداشتند، و لجاجت و خصومت با " **حق** " را به جائي رساندند كه آيه نازل شد و فرمود:

**« كساني كه كفر ورزيدند چه ا نذارشان بكني و چه نكني،**

**ايمان بيار نيستند! »**(بقره6)

هيچ قساوت و جفا، و هيچ رذيله اي ديگر از رذايل، كه قرآن براي بني اسرائيل ذكر مي كند، نيست مگر آنكه در كفار عرب نيز وجود داشت.

**فصل دوم**

###### **بنی اسرائیل** **بعد از موسي"ع"**

**مستند: بحث تاريخي الميزان ج6 ص 191**

# سرگذشت بني اسرائيل بعد از موسي"ع"

بني اسرائيل در زمان موسي و يوشع "ع" مانند مردمي كه با امام و پيشواي روحاني خود زندگي كنند، به سر مي بردند، سپس تدبير امورشان با قضاتي چون " ايهود" و " جدعون" و غير آن افتاد.

پس از آن، دوران ملوك و پادشاهان بين آن ها شروع شد. اول پادشاهي كه بر آنـــان حــكومت كرد " شاؤول" است كه قرآن شريف او را " **طالوت** " ناميده است. پس از طالوت حكومتشان با " **داود**" (ع) و بعد با "**سليمان**" (ع) بوده است.

پس از سليمان نبي، مملكت تقسيم شد و قدرتشان متشتت گرديد. لكن با اين وصف پادشاهاني مانند: " رحبعام، ابيام، يهوشافاط، يهورام" و امثال آنان كه در حدود سي و چند تن بودند، برآنان حكومت كردند.

اما كم كم قدرتشان از بين رفت و ملوك بابل بر آن ها غالب شدند و اورشليم را كه بيت المقدس باشد، تصرف كردند.

اين موضوع حدود ششصد سال قبل از ميلاد واقع شد.

پادشاه بابل در آن هنگام " بخت النصر" بود. يهوديان از اطاعت او سرپيچي كردند. او لشكريان خود را به ديار آنان فرستاد و بيت المقدس را محاصره كرده و گشودند، و خزينه هاي پادشاه را تاراج كردند. همچنين خزاين هيكل ( مسجد اقصي ) را نيز در اين غارت به يغما بردند.

پس از آن قريب ده هزار نفر از ثروتمندان و بزرگان و صنعتگران آنان را گرد آورده و به سوي بابل كوچ دادند. در محل آنان جز عده اي ضعيف و ناتوان باقي نماندند.

بخت النصر بر آن عدة ناچيز " صدقيا " را كه آخرين پادشاه بود حاكم كرد به شرط آن كه مطيع فرمان بخت النصر باشد.

قريب ده سال به همين منوال گذشت تا اين كه " صدقيا " كمي نيرومند شد و به يكي از فراعنة مصر پيوست و از اطاعت بخت النصر شانه خالي كرد.

نافرماني صدقيا و قومش، بخت النصر را سخت خشمگين ساخت و لشكر به ديارشان كشيد و شهرهايشان را محاصره نمود. يهوديان به قلعه هاي خود پناهنده شدند و قريب يك سال و نيم در حال محاصره به سر بردند، به طوري كه قحطي و وبا ميانشان پيدا شد.

بخت النصر در محاصره استقامت نمود تا اين كه قلعه ها را در سال 586 قبل از ميلاد فتح كرد، و پس از گشودن بلاد به قتل يهوديان و تخريب شهرها و قلعه هايشان فرمان داد. و تمام نشانه ها و علامات ديني آن ها را از بين برد و هيكل( مسجد اقصي ) را به تلي از خاك تبديل كرد.

**وضعيت تورات بعد از موسي** (ع)

در اين پيش آمد ناگوار « **تورات** » و تابوتي كه جايگاه آن بود ناپديد گرديد.

حدود 50 سال يهوديان به همين وضع در بابل به سر بردند، در صورتي كه از كتاب آسماني شان خبري نبود، و از مسجد و بلادشان جز تپه هاي خاك چيزي به نظر نمي رسيد!

تا اين كه " كوروش" پادشاه ايران بابل را فتح كرد و اسيران بني اسرائيلي را آزاد ساخت.

كوروش « عُزراي » معروف را كه از مقربينش بود بر آنان حاكم كرد تا آن ها را به ديار خود برگرداند و كتاب توراتشان را بازنويسي كند وهيكل را مجدداً بنا نمايد، و بالاخره به سير و روش نخستين شان برگرداند.

« عُزرا » در سنة 457 قبل از ميلاد، بني اسرائيل را مجدداً به بيتالمقدس آورد. بعد از آن شروع كرد به جمع آوري و تصحيح " **كتب عهد عتيق**" كه همان تورات امروزي است.

- نكتة قابل ذكر اين است كه سند « تورات كنوني» مقطوع بوده و تنها به واسطة « عُزرا » نامي به موسي عليه السلام اتصال پيدا مي كند كه اين امر باعث پيدايش سوالات زيادي در ذهن خواننده مي شود:

عزراي نامبرده براي يك محقق شناخته نيست !؟

اندازة اطلاع و بصيرت او در تورات معلوم نيست !؟

ميزان امانت او براي انجام چنين كار خطير ( يعني بازنويسي يك كتاب ديني مثل تورات) مشخص نيست !؟

مشخص نيست او از چه مآخذ و مداركي اسفار تورات كنوني را جمع آوري كرده است!؟

او با اتكاء به چه مستند صحيحي اغلاط واقع در تورات را تصحيح نموده است !؟

**مستند: آية 136و41 سورة بقره " وَما اُنزِلَ اِلي اِبراهيمَ وَ اِسماعيلَ و اِسحقَ وَيعقوبَ وَ الْاَسباطَ و...."**

**الميزان ج2ص 182**

# اسباط دوازده گانه بني اسرائيل

كلمة " اسباط" جمع سبط به معني نواده است. در بني اسرائيل همان معنائي را مي دهد كه در بني اسماعيل عبارت" قبيله" چنين معنائي را مي دهد. سبط مانند قبيله به معناي جماعتي است كه در يك پدر مشترك باشند، و همه به او منتهي شوند.

سبط هاي بني اسرائيل دوازده تيره و امت بودند، كه هر تيره از آنان به يكي از دوازده فرزند يعقوب عليه السلام منتهي مي شدند، و از هر يك از آن دوازده فرزند، امتي پديد آمده بود.

**در آيات قرآن، نزول وحي را به اسباط نسبت داده است !**

اگر مراد به اسباط امت ها و اقوامي باشد كه گفتيم در اين صورت نازل كردن كتاب را به همة آنان نسبت داده، از اين جهت بوده كه همة آن دوازده تيره مشتمل بر پيغمبراني بوده است، ولي خود برادران يوسف جزو انبياء نبودند.

**مستند: آية 12و17 سورة مائده " وَلَقَد اَخَذَاللهُ ميثاقَ بَني اِسرائيلَ وَ بَعَثنا مِنهُم اِثني عَشَرَ نَقيباً ...!"**

**الميزان ج10ص 62**

# نقباي بني اسرائيل

خداي تعالي براي مؤمنين اين امت حكايت جريان بني اسرائيل را نقل مي كند كه با پيمان گرفتن و برانگيختن " نقباء" و رساندن بيانات و تمام كردن حجت دين شان را محكم و امورشان را تثبيت نمود ولي آنان پيمان شكستند و خداوند هم ايشان را لعنت نموده و سنگدل كرده است.

ظاهراً " نقباء " همان رؤساي اسباط و تيره هاي دوازده گانة بني اسرائيلند كه چون فرمانروايان آنان بوده و كارهاي آنان را رسيدگي مي كردند.

بنابراين نسبت اين رؤسا به " اسباط" از جهتي مانند نسبت " اولي الامر" به افراد امــت اســـلام مي باشد، كه در امور ديني و دنيوي مرجعيت دارند، جز اين كه به ايشان وحي نيامده و قانون نمي گذارند و اين به خدا و پيغمبرش اختصاص دارد.

آيات قرآني دربارة اين قسمت از تاريخ بني اسرائيل چنين گويا ست:

« **همانا خداوند از بني اسرائيل پيمان گرفت،**

**و برانگيختيم از ايشان دوازده نقيب ( رئيس و مراقب)،**

**و خدا گفت: - من با شمايم! اگر نماز بپا داريد، و زكات دهيد،**

**و به فرستادگان من ايمان بياوريد، و ياري شان كنيد،**

**و خدا را وامي نيكو دهيد، همانا گناهان شمارا مي پوشم،**

**و در بهشت هائي كه جوي ها در آن روان است، داخلتان مي كنم،**

**و هركس از شما از اين به بعد كافرشود همانا از راه ميانه گمراه شده است!**  »

منظور از پيامبران در آيات فوق كساني هستند كه خداوند بعدها براي آنان مبعوث مي فرمود و ايشان را دعوت مي نمود، مانند: حضرت عيسي"ع" وحضرت محمد"ص" پيامبر گرامي اسلام و ساير پيامبراني كه بين حضرت موسي"ع" و پيامبر اسلام"ص" مبعوث شده اند.

**انحـرافات يــهود**

ادامة آيات از پيمان شكني بني اسرائيل و مكافات آنها چنين سخن مي گويند:

« **به سزاي پيمان شكني شان لعن شان كرديم،**

**و دل هايشان را سخت و قسي نموديم،**

**كلمات را از معاني خود منحرف مي كنند،**

**و از آن چه بدان تذكر داده شده اند، قسمتي را از ياد برده اند،**

**پيوسته به خيانتي از ايشان مطلع مي شوي، مگر كمي از ايشان،**

**آنان را ببخش! و از ايشان درگذر !**

**كه خداوند نيكوكاران را دوست مي دارد!**  »

**مستند: آية71سورة نمل " اِنَّ هذاَ القُرآنَ يَقُصُّ عَلي بَني اِسرائيلَ اَكثَرَاَلَّذي هُم فيهِ يَختَلِفوُنَ...!"**

الميزان ج30ص332

# اصلاح انحرافات يهود به وسيله قرآن

« **اين قرآن براي بني اسرائيل بيشتر آن مسائلي را كه مورد اختلافشان است، بيان مي كند.** »

اين آيه به داستانهائي از قصص انبياء اشاره مي كند و حق را در آنچه كه در آن اختلاف مي كنند، بيان مي كند، و يكي از آن داستانها داستان خود **حضرت** **مسيح عليه السلام** است كه بني اسرائيل در آن اختلاف داشتند و قرآن مجيد حق مطلب را در آن مورد، و در ساير معارف و احكامي كه در آنها نيز اختلاف داشتند، بيان كرده است.

و اين كه در پايان آيه فرموده **– وَ اِنَّهُ لَهُديً وَ رَحمَةٌ لِلْمؤُمِنينَ –** به اين معنا اشاره دارد كه با اين داستانها كه بر بني اسرائيل مي خواند، مؤمنين را به سوي حق هدايت مي كند، و نيز رحمتي است براي آنان كه دلهايشان را آرامش مي دهد، و به اين وسيله ايمان را هم در دلهايشان ريشه دار و ثابت مي كند.

و اين كه فرموده:

« **پروردگارت به حكم خويش ميان ايشان داوري مي كند، كه او نيرومند و داناست !** »

اشاره است به اين كه قضا و داوري ميان آنان با خداست، پس همان خدا پروردگار توست كه عزيز است، يعني كسي است كه هيچ گاه مغلوب نمي شود، و عليم است يعني هرگز جهل و خطا در حكمش راه ندارد، پس اوست كه با حكم خود در بين آنان قضا مي راند.

پس بايد كه دل رسول الله "ص" به قضاي پروردگار عزيز و عليمش راضي شود، و امر را به او محول نمايد، همچنانكه جا دارد عين اين رفتار را در حق مشركين داشته باشد، نه اين كه از شرك و كفر آنان و از مكر و حيله شان اندوهناك و دلتنگ گردد.

در پايان مي فرمايد:

« **امر همة آنان، از شرك مشركين و اختلاف بني اسرائيل،**

**كلاً محول به خداي تعالي است، نه به تو !**

**پس بايد كه همواره او را وكيل خود قرار دهي،**

**كه او كافي توست، و بايد كه از هيچ چيز نترسي،**

**كه تو در امنيتي و حقي !**  »